

ناکارآمدی مفهوم تطابقی صدق در فلسفه‌ی علم پوپر^۱

تورج الهوردی^۲

دانش‌آموخته‌ی فلسفه علم، پژوهشگر پاره وقت پژوهشگاه نیرو، وزارت نیرو، تهران، ایران

چکیده

کارل پوپر در نسخه‌ی آلمانی منطق اکتشاف علمی اشاره می‌کند که در منطق علم به نوعی که وی آن را مطرح کرده است، کاملاً ممکن خواهد بود که مفاهیم صدق و کذب به کار گرفته نشوند. اما دیدگاه وی در مورد صدق پس از آشنایی با نظریه‌ی سمانتیکی صدق تارسکی در ۱۹۳۵ به صورتی بنیادی تغییر کرد به گونه‌ای که گویی نظریه‌ی صدق تارسکی، و تفسیر خاصی که از آن ارائه می‌کرد، در توافق کامل با دیدگاه‌های او در حوزه‌های مختلف فلسفه است. اگر چه تفسیر خاص پوپر از نظریه‌ی صدق تارسکی توسط فیلسوفان دیگر به چالش کشیده شده و مورد نقدهای بسیاری قرار گرفته است اما بیشتر این نقدها، در پی نشان دادن ناسازگاری تفسیر خاص پوپر با نظریه‌ی سمانتیکی صدق تارسکی بوده‌اند. در این مقاله نشان داده می‌شود که حتی به فرض درستی برداشت وی از نظریه‌ی صدق تارسکی، مفهوم تطابقی، عینی و مطلق صدق چنان که مد نظر پوپر بود با توجه به ایده‌ی متافیزیکی وی در مورد ساختار واقعیت (واقعیت با بی‌نهایت یا تعداد نامعینی لایه)، کارایی خود را از دست خواهد داد یا در بهترین حالت، کارایی‌ای حداقلی خواهد داشت و بر خلاف رأی پوپر، نقشی محوری در فلسفه‌ی علم وی بر عهده نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: پوپر، صدق، نظریه‌ی تطابقی، صدق مطلق، صدق عینی، ساختار واقعیت.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۶/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۳۰

۲. پست الکترونیک: atooraja@yahoo.com

مقدمه

پوپر در نسخه‌ی آلمانی منطق اکتشاف علمی در ۱۹۳۴ تصریح می‌کند که مفهوم صدق، یک عنصر غیر ضروری در فلسفه‌ی علم وی است و اشاره می‌کند که در منطق علم به نوعی که وی آنرا مطرح کرده‌است، کاملاً ممکن خواهد بود که مفاهیم صدق و کذب به کار گرفته نشوند.^۱ پیشنهاد اولیه‌ی وی برای به کار نبردن مفهوم «کاذب» در مورد نظریه‌ها، استفاده از عبارت جایگزین «در تقابل با مجموعه‌ی معین پذیرفته شده‌ای از جملات پایه» به جای «کاذب»^۲ بود، اگر چه در آنجا نشان نمی‌دهد که چگونه می‌توان از بیان عبارت «نظریه‌ی t صادق است» پرهیز کرد. هربرت کویت^۳ معتقد است از آنجایی که وی صریحاً در یکی از پی‌نوشت‌های منطق اکتشاف علمی اعلام کرده بود که مخالف صادق نامیدن نظریه‌هاست، این احتمال وجود دارد که در زمان نگارش منطق اکتشاف علمی هم چنین نظری داشته‌است و به همین جهت در آن زمان اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند که چگونه می‌توان از «صادق» نامیدن نظریه‌ای پرهیز کرد.

دشواری‌های موجود در نظریه‌ی تطابقی صدق،^۴ از جمله پارادوکس‌ها، غیرممکن بودن توضیح دقیق «مطابقت یک جمله با امر واقع» و عدم امکان ارائه‌ی «ضابطه‌ای برای صدق» و نیز به تصریح خود وی، نقدهای قابل توجهی که به نظریه‌ی تطابقی صدق وارد شده بود وی را در چنین موضعی نسبت به صدق نشانده بود. اما پس از آشنایی با نظریه‌ی سمانتیکی صدق تارسکی، دیدگاه وی به شکلی کامل دگرگون شد به گونه‌ای که در زمان انتشار ترجمه‌ی انگلیسی کتاب منطق اکتشاف علمی^۵ در ۱۹۵۹ به صراحت اعلام کرد که مشکلی در بکارگیری مفاهیم صدق و کذب ندارد و در ۱۹۶۵ در زمان انتشار کتاب

1. Popper, Karl, *The Logic of Scientific Discovery*, Taylor & Francis Edition, 2005, p.273.

2. Ibid., p.274.

3. Keuth, Herbert, *The Philosophy of Karl Popper*, Cambridge, 2005, p.140.

4. correspondence theory of truth

5. *The Logic of Scientific Discovery*

حدس‌ها و ابطال‌ها نیز هدف علم را «جستجو برای صدق» معرفی کرد. واقع‌گرایی برای وی بسیار پراهمیت بود و چنان می‌اندیشید که ارتباط نزدیکی بین مفهوم صدق و مفهوم واقعیت وجود دارد و تصور وی چنان بود که نظریه‌ی صدق تارسکی تمامی مطالبات وی را برآورده می‌کند. پوپر تفسیر خاصی از نظریه‌ی صدق تارسکی ارائه کرد، تصویری که به زعم وی برآورنده‌ی خواسته‌های اساسی وی از صدق بود.

هدف از این مقاله برجسته کردن نقاط جدایی تفسیر پوپر از نظریه‌ی صدق تارسکی یا نشان دادن وجود ناسازگاری در برداشت خاص پوپر از صدق نیست چرا که در رابطه با نسبتی که تفسیر پوپر با نظریه‌ی صدق تارسکی برقرار می‌کند و نیز وجود ناسازگاری در این برداشت خاص از صدق، نقدهای قابل توجه و مهمی توسط فیلسوفان دیگر مطرح شده است (به عنوان نمونه نقد هربرت کویت^۲ و نقد سوزان هاگ^۳ و شاید قابل توجه‌تر از این هر دو ملاحظات مطرح شده توسط دیوید میلر^۴ را ببینید). هدف در این‌جا بررسی ناسازگاری‌های درونی تفسیر پوپر از صدق تارسکی با حوزه‌های دیگر اندیشه‌ی وی است. به این معنا نشان داده می‌شود که مفهوم صدق به صورتی که مد نظر وی بود با متافیزیک اختیار شده توسط وی در دوره‌ی میانی و متأخر فکری‌اش سازگار نیست. پیش از وارد شدن به مبحث اصلی تذکر چند نکته ضروری است.

یکم این‌که موضوع این مقاله برداشت پوپر از نظریه‌ی صدق تارسکی است و از این جهت به خود نظریه‌ی تارسکی و نیز نظریه‌ی تطابقی صدق پرداخته نشده است چرا که به گمان نگارنده نظریه‌ی اصلی صدق تارسکی ناسازگاری‌ای با هیچ‌کدام از آموزه‌های پوپر و فلسفه‌ی علم وی ندارد اگر چه وارد کردن آن در فلسفه‌ی علم پوپر آنرا بسیار کم

1. Conjectures and Refutations

2. Keuth, *The Philosophy of Karl Popper*, pp.139-150.

3. Haack, Susan. "Is it true what they say about Tarski?", *Philosophy* 51, no. 197, 1976, pp.323-336.

4. Miller, David, *Out Of Error: Further Essays On Critical Rationalism*, Ashgate, 2006, pp.169-181.

محتوا می‌کند، به این معنا که هیچ‌یک از خواسته‌های پوپر را برآورده نمی‌کند. دوم این‌که تقریباً در سرتاسر مقاله هر کجا که از صدق سخن گفته شده است مراد برداشت پوپر از مفهوم صدق تارسکی بوده و اگر هم جایی از صدق سخنی رفته و برداشت پوپر مد نظر نبوده است دریافت شهودی و عقل سلیمی از صدق (تا حدودی ارسطویی) مد نظر بوده است، یعنی همان برداشت سنتی از صدق.^۱ هم‌چنان که تارسکی و پوپر نیز از آن نقطه آغاز کرده‌اند.

آخرین نکته هم این‌که، نگارنده اگر چه معتقد است که قسمت مهمی از معرفت، معرفت عینی حدسی^۲ و جهان^۳ ای^۳ است، اما چنین می‌پندارد که معرفت به تمامه حدسی نیست (مثلاً معرفت موجود در ساختمان بدن موجودات زنده که پوپر در کارهای متأخر خود بدان توجه دارد اما در برداشت رایج از پوپر پنهان است) و هم‌چنین بخشی از معرفت نیز عینی نیست (چیزی که البته باز هم خود پوپر می‌پذیرد اما در برداشت رایج از پوپر پنهان است)؛ هم‌چنین هرچند پوپر به معرفت‌شناسی تکاملی می‌پردازد اما

۱ مطابق تعریف ارسطو از صدق:

To say that that which is, is not or that which is not is, is a falsehood; and to say that that which is, is and that which is not is not, is true

2. conjectural

۳. نظریه‌ی سه جهان پوپری را می‌توان به اجمال چنین معرفی کرد: جهان ۱ جهانی است که عموماً آن‌را جهان فیزیکی می‌نامیم، شامل سنگ‌ها، درختان، ... و میدان‌های نیروهای فیزیکی که هم‌چنین شامل جهان شیمی و زیست‌شناسی نیز هست. موجودات این جهان هستی‌مندی‌های فیزیکی (ontological objects) هستند. جهان ۲ جهان روان‌شناسی است، جهانی است شامل احساسات، بیم، امید، تمایلات، ... و تمامی انواع تجربه‌های ذهنی نظیر تجربه‌های ناخودآگاه. جهان ۳ جهان فرآورده‌های ذهن انسان است. جهانی است شامل نظریه‌ها، مسائل علمی، آثار هنری، ارزش‌های اخلاقی و به طور کلی محتواهای عینی اندیشه‌ها (objective contents of thoughts) که موجودات آن به نوعی موجودات معرفتی (epistemic objects) هستند. کتاب‌ها، مجلات و کتابخانه‌ها موجوداتی فیزیکی هستند و به همین دلیل متعلق به جهان ۱ هستند اما محتوای آن‌ها متعلق به جهان ۳ است. به همین معنا دو نسخه از یک کتاب واحد دو موجود مختلف در جهان ۱ هستند اما محتوای هر دوی آن‌ها یک موجود واحد در جهان ۳ است.

جایگاه «معرفت به چگونگی»^۱ در نظام وی و نسبت آن با «معرفت گزاره‌ای»^۲ نامشخص است. بررسی این نسبت از آن‌جا مهم است که «صدق» درباره‌ی «معرفت گزاره‌ای» مطرح می‌شود و «کارآمدی» درباره‌ی «معرفت به چگونگی». اما از آن‌جایی که بناست دعاوی این مقاله به بررسی مفهوم صدق در فلسفه‌ی علم پوپر محدود شوند، به نقد مفهوم معرفت از دیدگاه پوپر و مباحث مرتبط با آن پرداخته نشده و سیر تغییر در دیدگاه پوپر نسبت به معرفت و نقد آن به مقالی دیگر واگذاشته شده است.

معرفت عینی حدسی و تفسیر پوپر از صدق تارسکی

پوپر در کتاب شناخت عینی^۳ به این نکته اشاره می‌کند که کلمه‌ی دانش را به دو معنا می‌توان به کار برد، یکم دانش ذهنی که در برگیرنده‌ی انتظارات و تمایل‌های ذاتی ماست و دوم دانش عینی نظیر معرفت علمی که شامل نظریه‌های حدسی، مسائل و استدلال‌ها است و چنین ادامه می‌دهد که تمام کاری که در علم انجام می‌شود حرکت به سمت رشد دانش عینی است. وی یکی از مهم‌ترین وظایف خود را دفاع از عینیت معرفت می‌داند: «قسمت عمده‌ی کار من در سال‌های اخیر دفاع از عینیت و حمله یا ضد حمله علیه مواضع ذهنی‌گرایان بوده است. [...] منظور من از یک نظریه‌ی عینی، نظریه‌ای است قابل بحث که می‌تواند در معرض نقد عقلانی قرار بگیرد، ترجیحاً نظریه‌ای که می‌تواند به آزمون گذاشته شود».^۴ اشاراتی دیگر از این قبیل را در بسیاری از نوشته‌های پوپر می‌توان یافت، به گونه‌ای که می‌توان چنین حکم کرد که قسمت مهم معرفت از نگاه پوپر معرفت عینی جهان^۳ ای است. معرفت جهان^۳ از نگاه پوپر، ساختاری حدسی

1. Knowing how

2. Knowledge that

3. Popper, Karl, *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, 1972, p.121.

4. Popper, Karl, *Unended Quest; An Intellectual Autobiography*, 2005, pp.159-160.

دارد و از نظر وی مسأله‌ی اصلی معرفت‌شناسی، رشد معرفت است. چنین حدس‌هایی باید شرط‌های زیر را به عنوان شرط لازم برآورده کنند: اول این‌که این حدس‌ها باید برای پاسخ به مسائل مشخصی پیشنهاد شده باشند و دوم این‌که باید نقدپذیر باشند که شرط دوم در حیطه‌ی معرفت علمی به نقدپذیری تجربی (آزمون‌پذیری) فروکاسته می‌شود. معرفت حدسی پوپری برای نخلطیدن در دامن ابزارانگاری و قراردادگرایی که به گمان پوپر به نوعی دچار ذهنی‌گرایی هستند باید متولی شکل‌دهی ارتباطی عینی بین حدس‌ها و واقعیت باشد تا حدس‌ها تنها در سطح ذهنی باقی نمانند. این تصویر از نظر پوپر، تنها با کمک گرفتن از مفهوم تطابقی صدق شکل می‌گرفت به این معنا که تنها صدق تطابقی بود که می‌توانست برآورنده‌ی ارتباطی عینی بین حدس‌های معرفتی و واقعیت باشد. اشاره خود او در این مورد در کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها قابل توجه است. وی عنوان می‌کند که اگر بدانیم که نظریه‌ای قابل به آزمون گذاشتن نیست «آنگاه ممکن است شک کنیم که آن [نظریه یا به عبارتی دیگر همان حدس] تنها یک افسانه و یا داستان تخیلی است»^۱ و جلوتر چنین ادامه می‌دهد: «حدس‌های آزمون‌پذیر، در هر سطحی، حدس‌هایی درباره‌ی واقعیت هستند»^۲. نکته‌ی مهم این است که در نگاه پوپر این آزمون‌ها، آزمون‌هایی برای سنجش تطابق حدس‌ها با واقعیت هستند، همان چیزی که پس از آشنایی با نظریه‌ی سمانتیکی صدق تارسکی، آن را در قالب تعریف صدق صورتبندی کرد: «نظریه‌ها موضوع نقد می‌شوند، ... و ما می‌توانیم برای تصحیح آن‌ها زیر نور آن مهم‌ترین ارزش تلاش کنیم: تطابق با واقعیت-صدق»^۳. بنابراین نخست این‌که پوپر به دنبال معرفتی عینی بود و دوم این‌که صدق تارسکی را به عنوان خاصیتی

1. Popper, Karl, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, Routledge, London, 1963, p.116.

2. Ibid.

3. Idem, *A World of Propensities*, Thoemmes Press, 1995, p.51.

عینی برای نظریه‌ها (حدس‌ها) می‌دانست: «نظریه‌ی تطابقی صدق که توسط تارسکی نجات یافت نظریه‌ایست که به صدق به عنوان خاصیت عینی نظریه‌ها می‌نگرد، بیش از آن که آن را خاصیت تجربه یا باور و یا چیزی ذهنی نظیر آن در نظر بگیرد».^۱

لذا وی مفهوم عینی صدق را برای ارائه‌ی تصویری درست از معرفت عینی بسیار مفید و کارآمد می‌دید. اما برداشت وی از مفهوم صدق تارسکی برداشتی خاص بود. برداشت وی به صراحت خود او چنین است: «به اعتقاد من توصیف موفق روش تعریف صدق تارسکی نیست که کار تارسکی را تا این اندازه به لحاظ فلسفی مهم می‌نماید، بلکه بازسازی نظریه‌ی تطابقی صدق است...».^۲

یا در جایی دیگر اشاره می‌کند:

زمانی که در ۱۹۳۵ تارسکی ایده‌ی تعریفش از مفهوم صدق را برای من توضیح داد (در باغ ملی وین) دریافتم که تا چه اندازه مهم بوده‌است و این که وی در نهایت نظریه‌ی تطابقی صدق را که بسیار غیر عادلانه نقد شده بود بازسازی کرد؛ همان نظریه‌ی تطابقی صدق که به گمان من ایده‌ی عقل عرفی صدق بوده‌است و خواهد بود.^۳

در رابطه با واقع‌گرایی نیز، اظهارات پوپر در شناخت عینی، رویکرد تکاملی جالب توجه است. ابتدا عنوان می‌کند اگرچه ایده‌آلیسم [معرفت شناختی] کانتی را به این معنا که تمام نظریه‌ها انسان-ساخته هستند و این که ما سعی در تحمیل آن‌ها بر جهان طبیعت را داریم قابل دفاع می‌دانند اما از طرف دیگر خود را به این معنا که صدق و کذب چنین نظریه‌های برساخته‌ای وابسته به امور جهان واقع است، واقع‌گرا^۴ می‌داند و معتقد است

1. Popper, *Unended Quest; An Intellectual Autobiography*, p.165.

2. Idem, *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, p.328.

3. Idem, *Unended Quest; An Intellectual Autobiography*, p.112.

۴. پوپر واقع‌گرایی را در دو معنا به کار می‌برد یکم در معنای متافیزیکی آن، به عنوان نمونه اشاره‌ی وی در صفحه‌ی ۱۷۵ کتاب جستجوی بی‌پایان:

metaphysical realism—the view that there is a real world to be discovered

امور واقع به استثنای موارد معدودی، برساخته‌های ما نیستند. وی چنان می‌اندیشید که نظریه‌های برساخته‌ی ما با این امور واقع برخورد می‌کنند و بنابراین در جست‌وجو برای صدق و حقیقت باید همواره نظریه‌ها را با واقعیت تطبیق دهیم و سازگار کنیم.^۱

البته او قبل از آشنایی با تارسکی هم تصویری تطابقی، عینی و مطلق از صدق داشته‌است اما ظاهراً به دلیل دشواری‌های موجود که پیشتر نیز به آن‌ها اشاره شد، ترجیح وی در عدم استفاده از مفهوم صدق و یا کلمات صادق و کاذب بوده‌است: «گرایش من در آن زمان چنین بود: اگر چه که نظریه‌ی تطابقی یا عینی یا مطلق صدق را پذیرفته بودم، هم‌چنان که تقریباً هرکسی پذیرفته بود، اما ترجیح می‌دادم تا از این موضوع پرهیز کنم».^۲

در نگاه وی، از بزرگ‌ترین مزیت‌های نظریه‌ی عینی و مطلق صدق این است ما را مجاز به صدور چیزی شبیه به گفته‌ی گزنوفانس می‌کند که اگر چه در جست‌وجوی صدق هستیم اما نخواهیم فهمید که به آن دست پیدا کرده‌ایم یا نه؛ چرا که ضابطه‌ای برای صدق نداریم. اما پوپر می‌اندیشید که چنین مفهوم صدقی را می‌توان به عنوان یک اصل یا ایده‌ی تنظیمی به‌کار گرفت. وی معتقد بود «اگر چه ضابطه‌ای عام برای تشخیص صدق نداریم - احتمالاً غیر از همان‌گویی‌ها - اما چیزی شبیه به ضابطه‌ی پیشرفت به سمت صدق (حقیقت) داریم».^۳

پوپر به صدق عینی و مطلق معتقد بود. اما به تعبیر نوتورنو:

مطلق بودن صدق، ارتباطی با این‌که ما ضابطه‌ای برای تعیین صادق بودن داریم یا نه، ندارد. «مطلق» به عبارتی ساده به این معناست که چیزی مشروط و یا وابسته به چیز

و دیگر به معنای آن چیزی که از آن به عنوان scientific realism یاد می‌کنیم که همانا ارتباط بین نظریه‌های علمی و واقعیت است، نظیر اشاره‌ی وی در همین جا که صدق و کذب نظریه‌های علمی را وابسته به امور جهان می‌داند.

1. Popper, *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, pp.328-329.
2. Idem, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, p.223.
3. Ibid., p.226.

دیگر نیست. پوپر باور داشت که مطلق بودن صدق دقیقاً به همین معناست. صادق بودن متفاوت است با باور داشتن به صادق بودن. به این معنا صدق چیزی وابسته به یا مشروط بر باور اشخاص نیست و نیز متکی بر هیچ نظریه، شاهد، متن تاریخی و یا هیچ چیز دیگری غیر از امور واقع نیست.^۱

هاک نیز با اشاره به همین موضوع، عنوان می‌کند که قصد پوپر از مطرح کردن صدق مطلق و عینی، بیشتر این بود که نشان دهد صدق، مفهومی ذهنی (subjective) نیست و لذا همواره صدق مطلق و عینی را در مقابل صدق ذهنی می‌نشانند. هاک به این نکته اشاره می‌کند که پوپر در پی این نیز بود که با فرض عینیت صدق نظریه‌ی تارسکی، مفهوم «نزدیکی به حقیقت» یا «حقیقت‌نمایی» مورد نیازش را توسعه دهد.^۲ از نظر هربرت کویت نیز پاسخ نهایی به این پرسش که «چرا پوپر تا این اندازه احساساتی از نظریه‌ی تطابقی دفاع می‌کرد؟» یکی این است که ایده‌ی تنظیمی صدق برای او مهم بود و مهم‌تر این که تفسیر واقع‌گرایانه از گزاره‌ها و حتی نظریه‌ها بود که او را به چنان تمایلی سوق می‌داد.^۳

در نگاهی کلی به نظر می‌رسد که پوپر مفاهیمی نظیر واقعیت، عینیت و مطلق بودن را با صدق در ارتباط می‌دانست. او از دل نظریه‌ی صدق تارسکی سه ویژگی تطابقی بودن، عینی بودن و مطلق بودن را بیرون کشید که البته در بسیاری از اوقات این هر سه را به صورتی کاملاً هم‌بستار معرفی می‌کرد. به این معنا که اگر نظریه‌ی صدقی تطابقی است عینی و مطلق هم هست. در واقع هاک معتقد است که دلیل اصلی پوپر برای مطلوب تلقی کردن بازسازی تطابق توسط تارسکی این بود که می‌اندیشید تنها راه دستیابی به نظریه‌ی صدقی «مطلق» و «عینی» است.^۴

1. Notturmo, Mark Amadeus, *On Popper*, p.51.

2. Haack, "Is It True What They Say about Tarski?", p.332.

3. Keuth, *The Philosophy of Karl Popper*, p.149.

4. Haack, "Is It True What They Say about Tarski?", p.327.

چنان که اشاره شد، از نگاه پوپر معرفت با مسأله^۱ آغاز می شود و ما برای پاسخ دادن به مسائلی که با آن‌ها روبه‌رو هستیم حدس‌هایی پیشنهاد می‌کنیم. اگر همگام با پوپر بپذیریم که معرفت ساختاری حدسی دارد، آن‌گاه وی باید نشان دهد که اولاً رابطه‌ی این حدس‌ها با عالم واقع چگونه است و دوم این‌که باید نشان دهد معرفت متشکل از حدس‌ها چگونه رشد می‌کند. دریافت نگارنده چنین است که پاسخ وی به پرسش اول این بود که این ارتباط از طریق مفهوم سمانتیکی صدق تارسکی شکل می‌گیرد و پاسخ وی به پرسش دوم این بود که مفهوم «نزدیکی به حقیقت»^۲ رشد معرفت را نشان می‌دهد. چنان‌که دیده می‌شود هر دو پاسخ وابسته به مفهوم صدق هستند.

ساختار واقعیت^۳ از نگاه پوپر

در نگاه پوپر واقعیت دارای ساختاری عمیق^۴ است و لایه‌های متعددی دارد. این تعبیر را به صراحت یا تلویح در نوشته‌های متعددی از پوپر می‌توان یافت. برخی از شاگردان وی نظیر جوزف آگاسی^۵ و فیلسوفان دیگری نظیر جان وترستن^۶، حتی بر این عقیده‌اند که از نگاه پوپر واقعیت دارای بی‌نهایت لایه^۷ و یا حداقل تعداد نامعینی لایه^۸ است، اگر چه خود او اشاره‌ی مستقیمی به بی‌نهایت لایه داشتن واقعیت نکرده است. او در دانش عینی اشاره می‌کند که از نظر وی ایده‌ی تبیین نهایی پذیرفتنی نیست و ادامه می‌دهد که همواره می‌توان به کمک نظریه یا حدسی که دارای درجه‌ی فراگیری بالاتری است به تبیین

-
1. problem
 2. verisimilitude
 3. reality
 4. deep structure
 5. Joseph Agassi
 6. John Wettersten
 7. infinitely many layers
 8. indefinitely many layers

بیشتری دست پیدا کرد.^۱ اندکی جلوتر هم جهانی با ساختاری عمیق را تصویر می‌کند: «اگر چه چنین می‌اندیشم که هرگز نمی‌توانیم ذات نهایی جهان را به وسیله‌ی قوانین کلی امان توصیف کنیم، اما شک ندارم که می‌توانیم در پی کاوش عمیق‌تر و عمیق‌تر در ساختار جهان امان برآییم».^۲

اشاره او در کتاب کارل پوپر به ویراست شیلپ هم قابل توجه است: «در پس پشت جهانی که بر ما نمایان است، واقعیتی وجود دارد، احتمالاً جهانی با لایه‌های متعدد، که نمودهایش، آخرین لایه‌های آن هستند. آن‌چه یک دانشمند بزرگ انجام می‌دهد جسورانه حدس زدن و شجاعانه فرضیه‌پردازی کردن برای درک این است که این واقعیات درونی به چه می‌مانند».^۳ در نگاه پوپر فرضیه‌های علمی دقیقاً همانند حدس گلدباخ^۴ در نظریه‌ی اعداد هستند. گلدباخ می‌اندیشید که به احتمال زیاد این حدس صادق است و در واقع هم به احتمال زیاد صادق است، «اگر چه ما نمیدانیم و احتمالاً هرگز نخواهیم فهمید که آن صادق است یا نه».^۵

جوزف آگاسی در مقاله‌ی خود در ارتباط با نزدیکی به حقیقت عنوان می‌کند که از نگاه پوپر، علم توصیف‌کننده‌ی واقعیت است، اگرچه توصیف واقعیت نهایی به چنگ علم در نخواهد آمد و سپس چنین ادامه می‌دهد: «... و پوپر اعلام کرده است که واقعیت

1. Popper, *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, p.194.

2. *Ibid.*, p.196.

3. Schilpp, Paul Arthur, *The Philosophy of Karl Popper*, Open Court, 1974, p.980.

۴. حدس گلدباخ یکی از مشهورترین مسائل حل نشده در نظریه‌ی اعداد است که توسط کریستین گلدباخ و در نامه‌ای که در ۱۷۴۲ به اوایلر نوشت مطرح شد و معمولاً به صورت مقابل بیان می‌شود: «هر عدد صحیح زوج بزرگ‌تر از ۲ را می‌توان به صورت جمع دو عدد اول نوشت». اگر چه صورت‌های ضعیف‌تر این حدس به اثبات رسیده‌است اما شکل اصلی آن هنوز به صورت اثبات نشده باقی مانده‌است.

5. Popper, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, p.115.

شامل لایه‌های متعددی است - احتمالاً بینهایت لایه. این ایده، جدید و صراحتاً متافیزیکی است.^۲

جان وترستن هم در کتاب ریشه‌های عقل‌گرایی نقاد به صراحت اعلام می‌کند که پوپر چنین می‌اندیشید: «...واقعیت لایه لایه است و این که هدف علم جست‌وجو برای کشف^۳ لایه‌های عمیق‌تر واقعیت است. در این دیدگاه، لایه‌ی نهایی وجود ندارد و به این معنا صدق مطلق که هدف علم کشف آن است نیز وجود ندارد».^۴ پوپر چنان می‌اندیشید که چنین واقعیتی تا حدی غنی و دارای ساختاری پیچیده است که هر حدس تنها مدلی بیش ساده‌سازی شده است.

ناسازگاری درونی

چنان که اشاره شد نسبتی که ادعای پوپر با مدعای اصلی تارسکی برقرار می‌کند توسط فیلسوفان دیگر نقد شده است.^۵ حال بدون در نظر گرفتن نقدهای وارده و با اندکی اغماض، تفسیر پوپر از صدق تارسکی را می‌پذیریم و نشان می‌دهیم که مفهوم تطابقی صدق آن چنان که مد نظر پوپر بود در سازگاری کامل با متافیزیک مورد پذیرش وی نیست. استدلال به صورت زیر صورتبندی می‌شود:

بخش اول استدلال:

- قسمت مهم معرفت از نظر پوپر، معرفت عینی جهان^۳ ای است و این معرفت به تمامه متشکل از حدس‌هایی در رابطه با واقعیت (reality) است و چیزی غیر

1. frankly

2. Agassi, Joseph, "Verisimilitude", *Discusiones Filosóficas* 12, no.19, 2011, p.74.

3. uncover

4. Wettersten, John, *The Roots of Critical Rationalism*, Rodopi, 1992, p.215.

۵. بخشی از این نقدها در مقاله‌ی زیر بررسی شده‌اند: الهوردی، تورج، «صدق در فلسفه علم پوپر و مفهوم سمانتیکی صدق تارسکی»، فلسفه تحلیلی، دوره ۲۲، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۵۵-۵۶.

از حدس‌ها را شامل نمی‌شود.

- این حدس‌ها در ابتدا به شکل ذهنی در جهان ۲ شکل می‌گیرند و سپس در قالب گزاره‌ها^۱ یا بیان‌هایی^۲ نوشتاری یا گفتاری به معرفت عینی قابل نقد تبدیل می‌شوند.

- واقعیت در نگاه پوپر دارای بی‌نهایت لایه است.

- از آن جایی که واقعیت دارای بی‌نهایت لایه است هرگز ذات نهایی^۳ واقعیت فراچنگ نخواهند آمد و حدس‌های معرفتی هرگز بر واقعیت منطبق نخواهند شد. به عبارتی از یک طرف با واقعیتی کاملاً غنی و از طرف دیگر با فاعل شناسایی‌ای با محدودیت‌های شناختی قابل توجه سروکار داریم. از این جهت این حدس‌ها کاملاً حد وسطی هستند و هر چیزی را شامل می‌شوند غیر از تطابق کامل.

بنابراین با توجه به ساختار واقعیت و ساختار حدسی معرفت، از پیش می‌دانیم حدس‌های معرفتی حد وسطی هستند و حدسی که در تطابق کامل با واقعیت باشد، نداریم.

بخش دوم استدلال:

- تعریف صدق تطابقی به گونه‌ایست که به بیان‌ها (یا همان حدس‌های جهان ۳) صادق یا کاذب نسبت می‌دهد.

- مطابق مفهوم صدق تطابقی، صادق به معنای تطابق کامل با واقعیت و کاذب به معنای عدم تطابق با واقعیت است.

- این مفهوم، مفهومی کاملاً گسسته و غیر مدرج و دو سر طیفی است و تنها شامل تطابق کامل (صادق) و عدم تطابق (کاذب) می‌شود. اساساً تطابق مفهومی است که جایگاه آن در دو سر طیف است؛ یعنی یا تطابق داریم یا نداریم و چیزی بینین را شامل

-
1. propositions
 2. statements
 3. ultimate essence

نمی‌شود.

لذا مطابق با مفهوم تطابقی صدق، حدس‌های معرفتی یا صادق (به معنای تطابق کامل با واقعیت) هستند یا کاذب (عدم تطابق با واقعیت) و چیزی میان این دو (حد وسطی) نیستند. به تعبیری دیگر در صدق تطابقی چیزی تحت عنوان درجه‌ی صدق یا نزدیک‌تر بودن به حقیقت نداریم.

نتیجه‌ی نهایی این‌که گویی صدق تطابقی مورد نظر پوپر در پی نمایاندن چیزی است که با توجه به بخش اول استدلال از پیش می‌دانیم و از این جهت این مفهوم کارایی چندانی ندارد.

برای نزدیکی به ذهن فرض کنیم به جهانی سفر کرده‌ایم که قریب به اتفاق چیزهای آن دارای رنگی بین سیاه و سپید هستند و به ندرت می‌توان چیزی کاملاً سیاه یا کاملاً سپید در این جهان فرضی یافت. از سویی دیگر می‌دانیم که هر چه رنگ چیزها به سپیدی نزدیک‌تر باشد مفیدترند. حال اگر آشکارگری در اختیار داشته باشیم که تنها نشان دهنده‌ی کاملاً سیاه یا کاملاً سپید بودن چیزها باشد و طیف خاکستری را نشان ندهد ناگفته پیداست که این آشکارگر در این جهان فرضی ناکارآمد خواهد بود یا در بهترین حالت کارایی اندکی خواهد داشت.

حال فرض کنیم استدلال بالا معتبر است. اگر تعبیر «بی‌نهایت لایه داشتن واقعیت» را با «واقعیت با تعداد نامعینی لایه» جایگزین کنیم، آیا خدشه‌ای به استدلال بالا وارد خواهد شد؟ برخی از گفته‌های خود پوپر و نیز اشاره‌ی دیوید میلر به عنوان یکی از بهترین شاگردان و مفسران وی، تعبیر دوم یا همان «واقعیت با تعداد نامعینی لایه» را محتمل‌تر می‌کند. میلر معتقد است که می‌توان حدس‌ها را با دیدی منفی به صورت بیان‌هایی که الزاماً صادق نیستند در نظر نگرفت و با نگاهی مثبت آن‌ها را در قالب بیان‌هایی دید که می‌توانند صادق باشند، خواه ما ارزش صدق آن‌ها را تشخیص بدهیم

خواه نه.^۱ اگرچه اگر مطابق برخی از آموزه‌های پوپر، معرفت تا همیشه حدسی بماند تعبیر اول سازگارتر به نظر می‌رسد و شاید به همین دلیل است که عده‌ای (به عنوان نمونه جوزف آگاسی که پیشتر اشاره شد) با در نظر گرفتن این نکته که خود پوپر اشاره‌ی مستقیمی به تعبیر نخست نکرده است آن را به پوپر نسبت داده‌اند.

در هر صورت به نظر می‌رسد که با پذیرش فرض دوم نیز از آن جایی که تأکید پوپر بر این است که حتی در صورت تطابق کامل حدس‌ها با واقعیت، ما از این تطابق بی اطلاع خواهیم ماند، مجدداً به این نتیجه می‌رسیم که معرفی کردن مفهومی که تنها صادق و کاذب از آن بیرون می‌آید در معرفت علمی کارایی چندانی نخواهد داشت. به بیانی دیگر خواه با فرض اول (بی نهایت لایه داشتن واقعیت) که در آن حدس‌ها هرگز بر واقعیت منطبق نخواهند شد و خواه با فرض دوم (واقعیت با تعداد نامعینی لایه) که در آن ما چنین تطابق احتمالی‌ای را نخواهیم فهمید، مفهوم صدق تطابقی، از آن جایی که دست نیافتنی یا در بهترین حالت به سختی قابل دست یافتن است مفهوم کارایی نخواهد بود.

محتمل است که پوپر خود نیز نسبت به این موضوع آگاه بوده و به همین جهت هم تعریف صدق و چنین مفهوم صدقی را تنها به عنوان «ایده‌ی تنظیمی»^۲ معرفی کرده است. اما نکته این‌جاست که به نظر نمی‌رسد پذیرش صدق به عنوان ایده‌ای تنظیمی بتواند اهمیت ممتاز این مفهوم نزد پوپر را توجیه کند چرا که می‌توان بدیل‌هایی مناسب‌تر یا حداقل با همین سطح از کارآمدی را جایگزین آن کرد.

چنان که می‌دانیم پوپر در زمان نوشتن نسخه‌ی آلمانی منطق اکتشاف علمی و قبل از آشنایی با تارسکی تصریح می‌کند که در منطق علم به نوعی که وی آن را مطرح کرده است نیازی به بکارگیری مفاهیم صادق و کاذب نیست. اما بعد از آشنایی با تارسکی

1. Miller, David, *Out Of Error: Further Essays On Critical Rationalism*, Ashgate, 2006, p.177.

2. Popper, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, p.229.

نگاه وی دگرگون شد و تا آنجا پیش رفت که هدف علم را جست‌وجوی صدق معرفی کرد. هربرت کویت معتقد است که پوپر در هیچ زمینه‌ای نظر خود را به اندازه‌ی نظراتش در مورد صدق تغییر نداده است.^۱

نهایتاً این‌که به نظر می‌رسد در معرفت سلبی^۲ و حدسی پوپری مفهوم صدق آن هم به شکل تطابقی آن مفهومی با کارآمدی اندک است و اهمیت اساسی این مفهوم بیشتر برای قائلان به معرفت‌های ایجابی^۳ است. مگر این‌که از مفهوم تطابقی صدق صرف‌نظر کنیم و نظریه‌های صدق دیگری را بپذیریم که البته این نظریه‌ها مورد پذیرش پوپر قرار نگرفتند.

علاوه بر موارد مطرح شده، ایراد دیگری را نیز می‌توان بر پذیرش تعریف صدق تارسکی از طرف پوپر وارد کرد. پوپر با تمایز قائل شدن میان تعریف صدق و ملاک صدق، بر آن بود که تارسکی توانسته است تعریفی از صدق ارائه دهد بدون آن‌که ملاکی برای صدق یک گزاره ارائه داده باشد و چنان وانمود می‌کرد که این تعریف، تعریفی بسیار مهم است. اما پراهمیت بودن این تعریف نزد پوپر با دیگر آموزه‌های فلسفی او هم‌ساز نیست. پوپر بارها تذکر داده بود که تعاریف فاقد اهمیت‌اند. او بارها گفته بود که پرسش‌هایی نظیر «...چیست؟»^۴ با نگاهی ذات‌گرایانه ارائه شده‌اند و افلاطون و ارسطو را به دلیل اتخاذ چنین موضعی نکوهش کرده بود.^۵ اما در باب صدق خود مرتکب چنین خطایی شده است. آن‌چه علم بدان نیاز دارد ملاکی برای صدق است و نه تعریفی برای آن. پوپر معتقد بود وقتی دانشمندان و فیلسوفان مفهومی را مبهم یافتند باید در جهت ایضاح آن بکوشند. اما هر ایضاحی موقتی است و برخلاف زبان‌کاوانی چون کارنپ بر

1. Keuth, *The Philosophy of Karl Popper*, p. 139.

2. negative

3. positive

4. What is ...?

5. Popper, Karl, *The Poverty of Historicism*, Beacon press, 1957, section 10 (Essentialism versus Nominalism); Idem, *The Open Society And Its Enemies*, Routledge, chapter 3, section VI.

این رای بود که رسیدن به مفاهیمی چنان واضح که دیگر در آینده نیازمند ابهام‌زدایی نباشند ناممکن است.^۱ اما برخلاف چنین آراء مقبولی، وی در باب صدق از آموزه‌های خود تخطی کرد.

نتیجه

چنین به نظر می‌رسد که پوپر از وارد کردن صدق تارسکی در فلسفه‌ی علم‌اش حداقل دو مطالبه‌ی اساسی داشته‌است. یکم این‌که در پی آن بود تا به کمک مفهوم صدق به معنای تطابق با عالم واقع، واقع‌گرایی علمی مورد نظرش را تأمین کند و وجه واقع‌گرایانه‌ی نظریات علمی را تقویت نماید. در این مورد چنان‌که استدلال شد، مفهوم صدق با توجه به متافیزیک (ساختار واقعیت) مورد پذیرش وی کارایی خود را از دست خواهد داد و چیزی بیش از آن‌چه پوپر پیش از آشنایی با تارسکی داشت به فلسفه‌ی علم وی اضافه نمی‌کند. به این معنا شاید بتوان ادعا کرد که دریافت پوپر در زمان نگارش نسخه‌ی آلمانی منطق اکتشاف علمی و پیش از آشنایی با تارسکی مبنی بر آن‌که در منطق علم به نوعی که وی آن‌را مطرح کرده‌است کاملاً ممکن خواهد بود که مفاهیم صدق و کذب به کار گرفته نشوند،^۲ دریافتی دقیق‌تر است.

دوم این‌که می‌خواست با معرفی صدق به عنوان هدف علم و نیز وارد کردن مفهوم وابسته به صدق و میان طیفی و پیوسته‌ی «نزدیکی به حقیقت» (در مقابل مفهوم گسسته و دو سر طیفی صدق تطابقی) رشد علم را نشان دهد. او بر این باور بود که مفهوم صدق عینی و نیز مفهوم نزدیکی به حقیقت کمک بزرگی به تحلیل «رشد معرفت» خواهند کرد.^۳ از طرف دیگر اشارات متعددی از پوپر نشان می‌دهد که وی مهم‌ترین چیز در

1. Popper, *Unended Quest; An Intellectual Autobiography*, pp.29-30.

2. Idem, *The Logic of Scientific Discovery*, p.273.

3. Idem, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, p.216.

معرفت‌شناسی را توصیف چگونگی «رشد معرفت» می‌دانست. بنابراین پر واضح است که اگر مفهوم صدق یا مفاهیم وابسته به آن نظیر نزدیکی به حقیقت به نشان دادن چگونگی رشد معرفت کمک کنند، اگر نگوییم تمام مطالبات پوپر، حداقل قسمت قابل توجهی از خواسته‌های او از مفهوم صدق را برآورده کرده‌اند. اما چنان که می‌دانیم دیوید میلر^۱ و پاول تیکی^۲ نشان دادند که تعریف پوپر از نزدیکی به حقیقت نتایج ناخواسته‌ای را به بار خواهد آورد و استدلال آن‌ها تا حدود بسیار زیادی مورد پذیرش خود پوپر نیز واقع شد. به تصریح سوزان هاگ اگر مفهوم نزدیکی به حقیقت ارائه شده توسط پوپر با مشکلاتی مواجه نمی‌شد ممکن بود بتوان آن را به عنوان دست‌آویزی برای پذیرش تفسیر عینی و مطلق پوپر از نظریه‌ی صدق تارسکی به کار برد.^۳ بنابراین تلاش پوپر برای معرفی مفاهیم کارآمد وابسته به صدق هم ناموفق بود و تا کنون نیز به‌رغم تلاش‌های فیلسوفانی مانند ایلکا نیلیوتو^۴ و گراهام آدی^۵ تعریف سازگاری از مفهوم نزدیکی به حقیقت ارائه نشده‌است.

اگر برداشت نگارنده از برخی از گفته‌های پوپر درست بوده باشد و نیز اگر استدلال‌های ارائه شده استدلال‌های معتبری باشند، آن‌گاه به نظر می‌رسد مفهوم صدق اگر چه می‌تواند در زمینه^۶‌های دیگری مفهومی بسیار مهم و کلیدی باشد، اما گویی در معرفت نفی‌گرایانه‌ی پوپری که به تعبیر وی قسمت مهم معرفت، معرفت عینی حدسی و جهان^۳‌ای نسبت به واقعیتی دارای تعداد نامعینی لایه است، مفهومی غیر منحصر به فرد

1. Miller, David, "Popper's Qualitative Theory of Verisimilitude", *British Journal for the Philosophy of Science*, 25, 1974, pp.166-177.

2. Tichy, Pavel, "On Popper's Definitions of Verisimilitude", *British Journal for the Philosophy of Science*, 25, 1974, pp.155-160.

3. Haack, "Is It True What They Say about Tarski?", pp.332 & 335.

4. Niiniluoto, Ilkka, *Truthlikeness*, D. Reidel Publishing Company, 1987.

5. Oddie, Graham, *Likeness to Truth*, D. Reidel Publishing Company, 1986.

6. Context

و در بهترین حالت با کارکردی حداقلی است و می‌توان آن را با مفاهیم کارا تر و سازگارتر دیگری جایگزین کرد یا گونه‌های دیگری از صدق به غیر از صدق تطابقی مطلق عینی را به کار گرفت. هم‌چنین این که نمی‌توان برای اصرار پوپر بر مهم جلوه دادن تارسکی و صدق وی بستری درون پوپری و سازگار پیدا کرد. بنابراین حتی اگر از ایرادهای وارد بر نظریه‌ی تطابقی صدق چشم پوشی کنیم و نیز اگر برداشت وی از صدق تارسکی را با اندکی اغماض بپذیریم باز هم برداشت خاص وی از صدق، ایراد درون پوپری دارد. اگر به ایرادهای وارد شده، اشکالات مربوط به نظریه‌ی تطابقی صدق و نیز نقدهای وارد بر برداشت خاص پوپر از مفهوم سمانتیکی صدق تارسکی را بیافزاییم، به نظر می‌رسد که مفهوم صدق یکی از مشکلات اساسی معرفت حدسی و شکل خاص آن یعنی فلسفه‌ی علم پوپر خواهد بود و هر تصویر سازگاری از این معرفت، مستلزم ارائه‌ی پیشنهادی برای برون‌رفت از این معضل خواهد بود. چنان‌که اشاره شد یکی از این پیشنهادها می‌تواند بازگشت به چیزی شبیه به آموزه‌های پوپر در زمان نگارش نسخه‌ی آلمانی منطق اکتشاف علمی و قبل از آشنایی وی با مفهوم سمانتیکی صدق تارسکی باشد، به این معنا اگر مفهوم صدق را با مفاهیمی نظیر سازگاری^۱ و انسجام^۲ که اتفاقاً دارای ساختاری مدرج هستند جایگزین کنیم پاره‌ای از مشکلات برآمده حل خواهند شد و تصویری سازگارتر از این معرفت به دست خواهد آمد. اگر چه می‌توان برای حفظ وجوه رئالیستی این پیشنهاد، مفهوم انسجام را از سطح گزاره‌ای فراتر برد و از انسجام برنامه‌ی پژوهشی با جهان خارج سخن گفت. از طرف دیگر استعاره‌ی زیستی هم‌ایستایی نیز می‌تواند جایگزینی مناسب برای اصطلاحات منطقی «سازگاری» و «انسجام» باشد که بذره‌های چنین پیشنهادی در معرفت‌شناسی تکاملی مطرح شده توسط خود پوپر یافت می‌شود. بسط چنین پیشنهادی خارج از موضوع این مقاله است.

1. consistency

2. coherency

منابع

- Agassi, "Verisimilitude", *Discusiones Filosóficas* 12 (19), 2011.
- Haack, Susan, "Is it true what they say about Tarski?", *Philosophy* 51, no. 197, 1976.
- Keuth, Herbert, *The Philosophy of Karl Popper*, Cambridge, 2005.
- Miller, David, "Popper's Qualitative Theory of Verisimilitude", *British Journal for the Philosophy of Science*, 25, 1974.
- Idem, *Out of Error: Further Essays On Critical Rationalism*, Ashgate, 2006.
- Niiniluoto, Ilkka, *Truthlikeness*, D. Reidel Publishing Company, 1987.
- Notturmo, Mark Amadeus, *On Popper*, 2002.
- Oddie, Graham, *Likeness to Truth*, D. Reidel Publishing Company, 1986.
- Popper, Karl, *A World of Propensities*, Thoemmes Press, 1995.
- Idem, *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, Routledge, London, 1963.
- Idem, *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, Clarendon Press, Oxford, 1972.
- Idem, *The Logic of Scientific Discovery*, Taylor & Francis Edition, 2005.
- Idem, *The Open Society And Its Enemies*, Routledge, chapter 3, section VI.
- Idem, *The Poverty of Historicism*, Beacon press, 1957, section 10 (Essentialism versus Nominalism).
- Idem, *Unended Quest; An Intellectual Autobiography*, Taylor & Francis Edition, 2005.
- Schilpp, Paul Arthur, *The Philosophy of Karl Popper*, Open Court, 1974.
- Tichy, Pavel, "On Popper's Definitions of Verisimilitude", *British Journal for the Philosophy of Science*, 25, 1974.
- Wettersten, John, *The Roots of Critical Rationalism*, Rodopi, 1992.